



روایت شاه و کارت‌های جاسوسی

سیاسی



ابوالفضل علیدوست ابرقویی

«کارت‌ر و سقوط شاه: روایت دست اول» عنوان کتابی است از «مایکل لدین»، دبیر اجرایی واشنگتن کوارترلی و «ویلیام لوئیس»، استاد علوم سیاسی دانشگاه جرج واشنگتن. این کتاب مختصر و در عین حال عمیق، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی موجب شد تا شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی، از دید سازمان‌های عریض و طویل جاسوسی واشنگتن پنهان بماند و حرکت توده مردم به رهبری امام خمینی (ره)، سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا را به نقطه‌ای بازگشت‌ناپذیر بکشاند.

نویسندگان مذکور پیش از آن که به تبیین عوامل پیدایش انقلاب اسلامی بپردازند، به این نکته اشاره کرده‌اند که دستگاه‌های جاسوسی آمریکا حتی در آن ماه‌ها که انقلاب در بدنه جامعه ایران نفوذ کرده بود، در غفلتی عمیق غوطه ور شده، ایران را در وضعیتی حتی قبل از بروز یک انقلاب هم ارزیابی نمی‌کردند!

به سه جمله در این باره اشاره می‌شود:

«ارزیابی سیا در مرداد ۵۷ ادعا می‌کرد که ایران در وضع انقلابی یا حتی وضع ماقبل انقلاب قرار ندارد...»

براساس همین ارزیابی در مهر ۵۷: «انتظار می‌رود که شاه تا ده سال دیگر به طور فعال زمام قدرت را در دست داشته باشد.» این نشان می‌دهد «سیاستمداران آمریکا تا مهر ۵۷ متوجه وخامت اوضاع ایران نبودند» که هیچ، بلکه «ایران در آستانه انقلاب قرار داشت ولی رئیس جمهور [آمریکا] بی‌خبر بود و ناظرانی که وخامت اوضاع را درک کرده بودند، قادر نبودند توجه کاخ سفید را جلب کنند»^۱

چه عامل یا عواملی باعث شد تا حرکتی با این گستردگی شروع شود، رشد یابد و در نهایت رژیمی قدرتمند را سرنگون کند؟ آن هم با سرعتی باور نکردنی؟!^۲

در باره دسهنه‌بندی این عوامل، دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است:

گروهی، عوامل اقتصادی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی را مهم‌ترین دلایل دانسته‌اند. تشکلهای خدماتی در گونه‌های متفاوت عرضه می‌شدند، ولی در این که تا چه اندازه می‌توانستند رضایت توده مردم را رقم زنند، محل بحث است.

سلطه آمریکا و دول غربی بر منابع ایران، شخصیت متزلزل شاه، رشد گروه‌هایی از جامعه که حکومت شاه را با منافع خود و دیگران در تضاد می‌دیدند، ستیز حکومت پهلوی با فرهنگ اصیل و پربار ایران، و مبارزه با باورهای اعتقادی ملت، و عوامل دیگر از جمله نشان‌گاه‌های این تحلیل به شمار می‌آید. بی‌تردید، هر کدام از این عوامل، از منظر خاص خود درست می‌نمایند؛ اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل این بود که رژیم پهلوی نتوانست آنچه را که لازمه اداره امور کشور براساس فرهنگ دینی و اجتماعی این ملت شمرده می‌شد، فراهم کند.

فرهنگ به عنوان «مجموعه بافت‌های آموخته رفتاری عقیدتی و ارزش انسانی عضو یک گروه اجتماعی»، شاخص‌ها و شاخه‌هایی دارد که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان «ارزش‌های فطری» نامید.

رژیم پهلوی به رغم این که از حکومت‌های کهن ایران پیش از اسلام، دم می‌زد و برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد ساله را به صورت یکی از این مصداقی برگزیده بود، به یک اصل مهم پشت پا زد، و آن رعایت ارزش‌هایی بود که حتی در حاکمیت‌های ایرانیان قبل از اسلام هم رواج داشته است. مورخانی که در باره آداب و فرهنگ ایران قلم زده‌اند،

همگی به ارزش مدار بودن جوامع و فرهنگ ایرانی اذعان داشته‌اند.

«هرودوت» مورخ مشهور یونان قدیم می‌نویسد: «پارسی‌ها، خدایان را خلاف یونانی‌ها به صورت انسان

تصور نمی‌کنند.» از قول ژوستن - مورخ قرن دوم میلادی - آمده است که «داریوش، مأموری را به کارتازیا (بخشی از تونس کنونی) فرستاد و از او خواست

تاسه چیر را منع کند: قربانی کردن انسان، خوردن گوشت سگ و سوزاندن اموات.»^۳ ابوالکلام آزاد می‌نویسد: «مهم‌ترین چیزی که در دین ایرانیان قدیم جلب نظر می‌کند، قانون اخلاقی آن است. در این دین، اخلاق از دین جدا نیست، بلکه جزو دین است... در نزد ایرانیان، دین در حکم شاعر ملی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد، بلکه در حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محسوب می‌شد. پاک‌نفس و نیکی کردار، محوری بود که تعالیم عالیه بر گرد آن می‌چرخید و می‌بایست پندار و گفتار، همه جابا این قانون مذهبی توافق کامل داشته باشد.»^۴

با ظهور اسلام و نفوذ تعالیم و آموزه‌های آن به بدنه اجتماع ایرانی، نوعی همزیستی و انطباق صورت گرفت و ایرانیان گرایش فطری و آداب اجتماعی خود را در آموزه‌های این دین که با فطرت الهی منطبق بود، یافتند؛ لذا آگاهانه و بدون اکراه، اسلام را پذیرفته، آن راه‌پایه‌ای الهی قلمداد کردند. جامعه ایرانی، ارزش‌های اسلامی را لازمه زندگی اجتماعی خود دانسته، در تعارض میان ارزش‌های دینی با آنچه اعمال قدرت حاکمه برای اداره جامعه قلمداد می‌شد، همواره ارزش‌های دینی و اجتماعی را مقدم می‌شمرد، و تامی نتوانست، از آن دفاع می‌کرد؛ حتی اگر در برهه‌هایی از زمان به دلیل روبه‌رو شدن با قدرت قاهره نمی‌توانست دم برآورد، در درازمدت این خواست اعتقادی خود را در قالب رو در رویی با قدرت حاکمه بروز می‌داد.

پس از استقرار حاکمیت اسلام بر بخش گسترده‌ای از جهان، دشمن به خوبی پی برد که آنچه می‌تواند این پیروزی‌ها را تداوم بخشد، حرکت مسلمانان بر مدار غیرت و ارزش محور بودن جوانان مسلمان است؛ و اگر بتواند مسلمانان و به ویژه جوانان را به جای پرداختن به غیرت و عزت اسلامی، به امیال حیوانی‌شان مشغول سازد، در کوتاه مدت خواهد توانست از مردانگی و حمیت آنان بکاهد و از پیشرفت‌شان جلوگیری کند.

واقعۀ اندلس که براساس آن، غیرت جوانان مسلمان در پای گلبوته‌های اروپایی قربانی شد، حادثه تاریخی صرف نبود؛ بلکه تغییری در جهت و نهادن ارزش‌های اصیل،

♦♦ با ظهور اسلام و نفوذ تعالیم و آموزه‌های آن به بدنه اجتماع ایرانی، نوعی همزیستی و انطباق صورت گرفت و ایرانیان گرایش فطری و آداب اجتماعی خود را در آموزه‌های این دین که با فطرت الهی منطبق بود، یافتند

♦♦ پس از استقرار حاکمیت اسلام بر بخش گسترده‌ای از جهان، دشمن به خوبی پی برد که آنچه می‌تواند این پیروزی‌ها را تداوم بخشد، حرکت مسلمانان بر مدار غیرت و ارزش محور بودن جوانان مسلمان است





ولی از آن جا که این گونه دگر دیسی ها مخالف فطرت و آفرینش است، نمی تواند در باورهای مردم ریشه بدواند؛ طبیعی ترین فرایندی که در پی آن رخ می دهد، مقاومت کسانی است که این گونه حريم شکنی ها را با فطرت الهی انسان ها مغایر می بینند.

انقلاب اسلامی، دست پرورده این باور اعتقادی و فرهنگی است که در تعارض میان ارزش های فطری دین با خواست سردمداران، ارزش ها مقدمند، و وظیفه اصلی، پاسداری از ارزش های دینی منطبق با فطرت است، نه ذبح شرعی ارزش ها برای زنده نگه داشتن خود. رژیم پهلوی نتوانست و یا نتوانست این نکته را به صورت یک باور اساسی در سلسله باورهای خود طبقه بندی کند؛ از این رو همواره در جاده ای به جلو می راند که تعارض میان خواسته های آن حاکمیت با فرهنگ و ارزش های ریشه دار اجتماعی دینی، این جاده را مه آلود کرده بود؛ و اگر چه نتوانست برخی ضد ارزش ها را در یک ویرتین مصنوعی به نمایش بگذارد و بدین وسیله، برخی طبقات جامعه را سرگرم این اجناس وارداتی کند، اما در انبار باورهای مردم، کالاهای اساسی تری یافت می شد که محصول باورهای اعتقادی شان بود، و به همین دلیل رژیم پهلوی نتوانست - و اصولاً نمی توانست - میان این دو، یعنی باورها و ارزش های ریشه دار مردم با آنچه خود می خواست، همزیستی مسالمت آمیز به وجود آورد و بدین ترتیب، رشته موجودیت این حکومت در این تعارض از هم گسست. بر این اساس، ارزش های فطری دین در جامعه ما وجه المصالحة جریان های غیراصیل و هنجارهای غیر معقول قرار نگرفتند، هر چند احیاناً این هنجارها با هواها و هوس های موقت، سازگاری نشان دادند.

در سال های اخیر نیز شاهد بودیم که عوامل شیخون فرهنگی دشمن با استفاده از پایگاه های داخلی آن در برخی نشریات و تریبون ها، در صدد دگر دیسی ارزش ها برآمدند؛ اما با پایبندی ملت مسلمان ایران به ارزش های اصیل دین، راه به جایی نبردند. اری! احیای ارزش های دینی، شاکله انقلاب اسلامی است، و دگر دیسی ارزش ها و حتی بی اعتنائی در برابر ارزش های دینی، شرط خلاف مقتضای عقد است و چنین شرطی باطل.

پی نوشت ها

۱. مایکل لدین، و ویلیام لوتیس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، صص ۳۷ و ۴۸.
۲. رضا شعبانی، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، صص ۲۰۳.
۳. همان، صص ۴۰.
۴. جهت توضیح بیشتر، ر. ک: عیسی صدیق، یادگار عمر، صص ۳۰۰ تا ۳۱۶.

و در عوض، اشباع نازل ترین خواسته هایی بود که وجه المصالحة پا نهادن بر عزت و غیرت به دست آمده به شمار می آمد.

از آن جا که حوادث تاریخی در بسیاری از موارد، به صورت های مشابه و در قالب هایی متفاوت تکرار پذیرند، حادثه مذکور نیز پس از آن که بازده خوبی برای طراحان آن به بار آورد، به صورت یک تجربه موفق ذخیره شد تا در صورت نیاز، شکلی از آن را در جامعه مسلمین تزریق کنند و از راه تغییر ارزش ها و گرایش های مسلمانان، به ویژه قشر جوان، به همان دستاوردی نایل آیند که در اندلس به آن رسیدند.

در این مختصر، مجال آن نیست که به تشریح مصادیقی از این اقدامات ویرانگر پرداخته شود، ولی برای نمونه می توان به اقدامات رضاخان در کشف حجاب و پیامدهای مخرب آن اشاره کرد. بر اساس شواهد تاریخی، رضاخان پیش از رسیدن به اوج قدرت نیز در جهت تغییر فرهنگ جامعه اسلامی ایران می کوشید؛ حمایت ضمنی او از ابراهیم خواجه نوری (سرپرست نشریه نامه جوانان) شاهیدی بر این مدعا است. خواجه نوری در شهریور ۱۳۰۲ در نشریه مذکور شعری در مذمت پوشش چادر به چاپ رساند. از آن جا که این گونه افکار، واکنش افراد متدین و اعتراض آن ها را به دنبال داشت، وی از سوی دادگاه جنحه به سه ماه زندان و پرداخت جریمه نقدی محکوم شد؛ ولی پشتیبانی رضاخان موجب شد تا خواجه نوری این سه ماه را به جای زندان، در بیمارستان شهربانی به سربرد!

سفر رضاشاه در خرداد ۱۳۱۳ به ترکیه، موجب شد تا رضاشاه هم در دامی بیفتد که قبل از وی آتاتورک در آن گرفتار شده بود. سفر رضاشاه به ترکیه ۲۶ روز به طول انجامید و وی ضمن بازدید از مراکز بسیاری در این کشور، تغییر پوشش بانوان را در دستور کار خود قرار داد؛ هر چند تغییر لباس آقایان حدود شش سال پیش از آن به موجب قانون مصوب دی ماه ۱۳۰۷ مطرح شده بود. رضاشاه پس از بازگشت، بدون در نظر گرفتن بافت جامعه اسلامی ایران، به اقدامی دست زد که «کشف حجاب» نام گرفت. این اقدام، دو واکنش متضاد را در پی داشت: واکنشی از سوی عموم مردم که این گونه اقدامات را پیش درآمد دگر دیسی ارزش های دینی و معنوی می دانستند، و واکنش دیگر از سوی توجیه گرانی که در پس هر اقدامی، طوطی صفت، زبان به توجیه و ستایش از عملکرد مریبان خود می گشایند.

اقدام رضاخان در این مقوله، گام بلندی بود در جهت اضمحلال برخی ارزش های اصیل اجتماعی و دگر دیسی آن ها و افتادن بسیاری از جوانان کشور در دامی که قرن ها پیش، تار و پود آن را در کارخانه ای به گستره اندلس بافته بودند.

♦♦ انقلاب اسلامی، دست پرورده این باور اعتقادی و فرهنگی است که در تعارض میان ارزش های فطری دین با خواست سردمداران، ارزش ها مقدمند، و وظیفه اصلی، پاسداری از ارزش های دینی منطبق با فطرت است، نه ذبح شرعی ارزش ها برای زنده نگه داشتن خود

♦♦ عوامل شیخون فرهنگی دشمن با استفاده از پایگاه های داخلی آن در برخی نشریات و تریبون ها، در صدد دگر دیسی ارزش ها برآمدند؛ اما با پایبندی ملت مسلمان ایران به ارزش های اصیل دین، راه به جایی نبردند